

پدیده نوری زاد و شکست طلسم ترس!

چند سال قبل هموطنی بی‌خبر از بلاهائی که در زندان سر مهندس امیرانتظام آورده و قصد جان هائی که ردیلا نه علیه او کرده بودند، از اینکه گهگاه نامه‌های بسیار تند و تیزی از درون یا بیرون زندان، در ایام مرخصی منتشر می‌کرد، دوستانه پرسید: «چرا شما را تا حالا از بین نبرده اند؟» و امیرانتظام با لبخند و جمله ای مخلوط انگلیسی فارسی گفت: «من قبلاً نوبادی بودم، حالا سامبادی شده‌ام!»

و اضافه کرد که اتفاقاً یکی از مسئولین زندان هم به او گفته بود: «بزرگترین اشتباه ما این بود که همان سال ۵۹ بعد از بستن لانه جاسوسی و گرماگرم گروگانگیری و جو انقلابی آن روز کلک تو را نکندیم و امروز تا بخواهیم دستی بهت بزیم، رسانه‌های خارجی صدای‌شان در می‌آید، صد تا سازمان حقوق بشری اعتراض می‌کنند و باز سر و کله گالیندوپل (نماینده سابق حقوق بشر سازمان ملل) پیدا می‌شود!» می‌گفت: «انگار رفتار با من شده ملاک رعایت حقوق بشر در مورد کل زندانیان!»

درست است که امیرانتظام به عنوان معاون و سخنگوی دولت موقت و سفیر جمهوری اسلامی در کشورهای اسکانندیناوی، شخصیتی معروف بود و به راحتی نمی‌شد سرش را زیر آب کرد، اما معروف‌تر از او را هم به راحتی خلاص کرده بودند! پس چیزی بیش از معروفیت لازم است تا کسی ضربه ناپذیر شود. ظاهراً امیرانتظام با گذشت از همسر و فرزند، خانه و زندگی، جان و مال خود، چیزی برای از دست دادن نداشت که بخواهد از کسی یا چیزی بترسد، به خصوص او که شاهد اعدام‌های سالیان ۶۰ تا ۶۷ بوده، با شکستن طلسم ترس می‌توانست سینه به سینه مرگ برود و ماندلائی برای وطن گردد.

پیش از آن نیز، آنگاه که در اوج قدرت آقای خمینی، نشریه تحلیلی ۸۰ صفحه‌ای نهضت آزادی در نقد علم، عقلی، فقهی، روائی و قرآنی تزی «ولایت فقیه» منتشر شد، آنگاه که در بحبوحه تبلیغات جنگ و جبهه، بیانیه‌های متعدد نهضت علیه ادامه جنگ خانمانسوز بین دو کشور همسایه مسلمان پس از فتح خرمشهر منتشر می‌شد، هموطنانی دیگر بی‌خبر از حملات مکرر به دفتر مرکزی و خانه‌های اعضای نهضت، ضرب و شتم‌ها، آدم ربائی‌ها، زندان‌ها و شکنجه‌ها و... همین مضمون را از مهندس بازرگان یا رهبران دیگر نهضت می‌پرسیدند که: «وقتی دانشجوی جوانی یکصدم این مطالب را بنویسد، زبانش را از حلقوم در می‌آورند، پشت شما به کجاها گرم است که کاری به کارتان ندارند؟ واقعا دست‌های‌تان در پشت صحنه با هم نیست که سرتان را زیر آب نمی‌کنند؟ آیا شما نقش سوپاپ اطمینان را بازی نمی‌کنید؟» آری اگر کارمند جزئی انتقادی به مدیرکل بکند، به راحتی می‌تواند اخراجش کنند، اما اگر سوابق علمی و تجربی و خدمات آن کارمند از مدیر کل بیشتر باشد، به خصوص اگر دست روی سوء استفاده‌های مالی و تخلفات اداری او گذاشته باشد مطلب عوض می‌شود.

آنچه این هموطنان توجه نداشتند، پارادوکس به زندان انداختن کسی بود که دولتش را آقای خمینی دولت امام زمان! نامیده و اطاعت آن دولت را واجب شرعی! شمرده بود و هزینه ملی و جهانی داشتن اعدام دولتمردانی که مخالفین نیز به سلامت و صداقت آن‌ها اذعان داشتند، برای آنان سبک و ساده نبود، حتی در سال ۱۳۷۹ هم که پس از انتشار نامه معروف به نود امضاء، در انتقاد به عملکرد سیاسی و اقتصادی آقای هاشمی رفسنجانی، ۲۵ نفر از امضاء کنندگان را دستگیر و شکنجه و بعضاً به دو سال زندان محکوم کردند، از دستگیری مهندس بازرگان، با آنکه می‌دانستند نویسنده پیش نویس نامه بوده و نیز برخی رهبران نهضت همچون مرحوم احمد صدرحاج سیدجوادی و دکتر یزدی به خاطر هزینه سنگین داخلی و خارجی اش خودداری کردند.

و اینک نوبت «محمد نوری زاد» شده است تا به رغم همه صدماتی که از سلول افرادی و ضرب و شتم و مصادره اموال و محرومیت‌های دیگر بر او وارد شده، به پرسش‌های برخی دیگر از هموطنان که: «چرا این را نمی‌گیرند؟ چرا با سی و اندی نامه شداد و غلاظ و بی‌پرده که به خامنه‌ای نوشته، راست راست راه می‌رود؟ چطور اجازه داد هاند سفری طولانی به کردستان و خوزستان و... بکند و با ملاقات خانواده‌های اعدام شدگان رازهای سر به مهر را افشاء و از حقوق جریان سیاسی مغضوب حمایت کند؟ چگونه اجازه داده اند نزدیک به دو ماه جلوی وزارت اطلاعات قدم بزنند و با کوله پشتی و پرچم و

پیام‌هایش تابلویی برای خیل رانندگان و رهگذرانی که از آن مسیر عبور می‌کنند علم نماید و به ریش و کویال سازمان عریض و طویل اطلاعات و سپاه و دستگاه قضا و... بخندد؟ چرا با زیر سؤال بردن عملکرد آقای خمینی و ادامه جنگ هشت ساله و نقد‌گزنده ولایت فقیه اعدامش نمی‌کنند؟» و از این قبیل سئوالات...

به این ترتیب نوری‌زاد نیز با ده‌ها نامه مشفقانه و متین و در عین حال کوبنده و مستدلی که با شکستن مرزها و خط‌قرمزهای حاکمیت به رهبر جمهوری اسلامی نوشته، توانسته است طلسم ترس را تجربه و برای ملت تبیین نماید. در شطرنج گاهی یک پیاده که جلوی شاه یا وزیر قرار می‌گیرد، بازی را به اصطلاح آچمز می‌کند و تکان دادنش سر شاه را به باد می‌دهد و طرف را مات می‌کند! در سیاست هم گاهی یک سرباز خودی با صداقت و شجاعت، به خصوص اگر سوابق صمیمانه و خدمات خالصانه‌ای هم داشته باشد، می‌تواند با مهره پیاده خود بدجوری به پای سرداران اسب و فیل شده سپاه مقابل که در پشت رُخ قلعه پنهان شده‌اند بیچد!

به احتمال زیاد باید فرمانی از سلطان ولایت رسیده که زیاد کاری به کارش نداشته باشید، وگرنه چگونه ممکن است در نظامی که همه راه‌ها به روم - بخوانید به قم - ختم می‌شود! کسی بی‌راهه برود؟ که اگر چنین باشد، علامت مثبتی است از تأثیر آن سخنان در رهبری و پندپذیری او، یا سیاستی است امنیتی برای عادی‌سازی و لوث شدن انتقادات و پُر دادن آزادی انتقاد در جمهوری اسلامی که گویا آزادترین کشورهای دنیاست!

در منطق قرآنی هم، خدا به موسی(ع)، هنگامی که او را به سوی فرعون می‌فرستد، توصیه می‌کند با زبان ملایم با او سخن بگو، شاید پند پذیرد یا بیم کند!... اینک نه مخالفین در مقام موسی هستند و نه رهبر جمهوری منکر خدا، هر چند موسوی‌ها را به حبس و حصر درآورده! پس اگر چنین باشد، طلیعه نیکویی است که تیریکش را به دو طرف باید گفت.

اما برای این قلم مهم‌تر از انتقاد شونده، انتقادکننده‌ای است که آرش‌وار جان خود در تیر و کار صد هزاران تیغه شمشیر کرده است! آنچه مهم است، نهال‌های برآمده از نسل سوخته‌ای است که نوید نجات می‌دهد، وقتی یک جنگل می‌سوزد، از خاکسترهای آن جوانه‌های امید در آسمانی روشن‌تر و فضائی بازتر و خاکی پر برکت‌تر از تناور تنه‌های سوخته درآنتی که به جان‌شان افتاده بود پدید می‌آیند.

در برابر «حجت‌الاسلام»ها و «آیت‌الله»های به ثروت و قدرت رسیده‌ای که به قول شادروان شریعتی معمولاً دستی برای گرفتن و دستی برای بوسیدن دارند، «حجت‌های خدا» برای ملت ما همین آزادگانی هستند که از زندان نامه‌هایی می‌نویسند که در بیرون بعضاً از گرفتن و خواندن آن وحشت می‌کنند! اگر بوسیدن دست واقعاً مجاز باشد، باید دست کسانی را بوسید که طلسم ترس و جادوی جهل و بُت‌طاغوت را ابراهیم‌واری‌شکنند و افسانه قداست قلد‌رهای ریاکار را باطل می‌سازند.

امثال نوری‌زادها امروز به «افضل‌الجهاد»، که به گفته پیامبر مکرم اسلام(ص)، گفتن سخن حق در برابر امامی ستمگر است (کلمه حق عند امام جائز) مفتخر و مشغول‌اند. رمز عبور از ترس و استقبال از ملاقات با جانان، همانست که سعدی علیه‌الرحمه چه نیکو گفتفاست:

مشغول عشق جانان گر عاشقی است صادق

در روز تیرباران باید که سر نخارد

غیر از خیال جانان، در جان و سر نباشد

ما ترک سر بگفتیم تا در سر نباشد

بسیاری از مردم بی‌اعتنا از کنار هشدارهای نوری‌زادها می‌گذرند و این را هم بازی دیگری از حاکمیت می‌پندارند، گویا ما منتظریم تا او کشته گردد تا برایش بزرگداشت بگیریم! کسانی که به سوابق نوری‌زاد در جبهه و جنگ و روزنامه‌کیهان و امثالهم چسبیده‌اند و قابلیت شگفت‌انسان در تغییر و تحول و انقلاب درونی را نادیده می‌گیرند، باید بدانند ارزش او در همین «حُر» و آزاده بودن بودنش از اسارت‌های قدرت و ثروت است.

قصه‌های تاریخی پندها و عبرت آموزی‌هایی برای آیندگان دارد، از جمله قصه موسی و فرعون حاوی حقایق همیشگی در مبارزات حق و باطل است که ذیلاً به نکاتی از آن در ارتباط با موضوع این نوشته اشاره می‌کند. به قول مولوی:

ذکر موسی بند خاطرها شده است کین حکایت‌ها که پیشین بوده است
ذکر موسی بهر روپوش است لیک نور موسی نقد تُست ای مرد نیک
موسی و فرعون در هستی تست باید این دو خصم را در خویش جست
تا قیامت هست از موسی نتاج نور دیگر نیست دیگر شد سراج

بی‌مناقشه در مثال، اتفاقاً اولین ایمان‌آوردگان به موسی، که طلسم ترس از نظام فرعون را شکستند و زمینه را برای ایمان بقیه مردم آماده ساختند، همان ساحران، یعنی قشر اهل علم و صنعت، به تناسب زمانه، بودند که وقتی حقانیت موسی را درک کردند، سر تسلیم در برابر آن فرود آوردند و به رغم تهدیدات بسیار خشن فرعون در دارزدن دسته جمعی و بریدن دست و پای‌شان در جهت معکوس، شجاعانه پاسخ دادند: «باکی نیست ما به سوی پروردگارمان منقلب شده‌ایم» (شعراء ۵۰).

مؤمن آل فرعون هم که با زندگی در کاخ فرعون ایمانش را مخفی نگه داشته بود، همین که جان موسی را در خطر دید، در برابر فرعون ایستاد و شجاعانه‌ترین سخنان را علیه دیکتاتور و نظام سرکوبگرش در برابر درباریان بیان کرد و به برکت همین افشاگری‌ها از چنان مصونیتی برخوردار شد که از تمام توطئه‌های اربابان امنیتی مصون ماند (غافر ۲۸ تا ۴۵).

در قصه موسی و فرعون، همواره این سؤال مطرح است که چرا فرعون با وجود سابقه کفیری که از موسی در قتل آن مأمور قبلی داشت و پرونده سنگینی که از قبل علیه او ساخته بود، پس از سالیانی که موسی با رسالتش به کاخ او وارد شد، لدی‌الورود او را نکشت تا کار به آنجا نرسد که نظامش و ازگون گردد؟ چرا آن زمان هم که به درباریان گفت: «بگذارید او را که قصد دگرگونی دین شما و فتنه انگیزی در سرزمین شما را دارد بکشم تا خدایش را به یاری بطلبید!» باز هم جرأت این کار را به خود نداد؟

ما فکر می‌کنیم «اسلحه افکار عمومی» در زمان ما کاربرد پیدا کرده است، اما غافلیم که فرعون هم در هزاره‌های پیشین به جای کشتن موسی و بزرگتر کردن او، برای خنثی کردن تأثیر سخنانش در توده‌های مردم، جارچپانش را به شهرها فرستاد تا همه را در روزی معین در میدان بزرگ شهر گردآورند و با ساحران در صحنه سخن و صنعت، او را به خاک کشاند. آیا باز هم می‌توان گفت چرا نوری‌زاد را نمی‌کشند؟

این قلم که متأسفانه نه دستی، بلکه فقط چشمی از دور بر آتشی که به خرمن میهن افتاده دارد، از اینکه چنین مردان جان برکفی در متن آتش ایستاده اند، از ایرانی بودن خود، به رغم برخی بد اخلاقی‌ها و بدفرهنگی‌های ملی، احساس افتخار و سربلندی می‌کنم و بیش از پیش به آینده این سرزمین، به همت مردم و حمایت آنکه در طول تاریخ همواره ملت‌های مقاوم و متعهد به ارزش‌های اخلاقی را بر حاکمیت خود مسلط ساخته است، در آستانه سال نو امیدوارتر می‌گردم.

عبدالعلی بازرگان

۲۳ اسفند ۱۳۹۲، ۱۴ مارچ ۲۰۱۴